

موسسه
فرزانگان
دادافارین

جزوه آیین دادرسی مدنی

استاد کمالوند

تهران، خیابان کارگر شمالی، پلاک ۱۷۱، کوچه شهید اکبری، پلاک ۱۱، تلفن ۰۲۱-۹۰۰۰۰۰۰

www.dadafarin.com

آیین در لغت فارسی به مفهوم رسم، روش و شیوه آمده است و در عربی به معنی طریقه نیز برگردان شده است.

تعریف اصطلاحی

آیین دادرسی مجموعه تشریفات و امشخص می‌نماید که از طریق آنها مشکل حقوقی (به مفهوم اعم) برای رسیدن به راه حل حقوقی (به مفهوم اعم) به مرجعی قضاوتی تسلیم می‌گردد. واژه مراجع قضاوتی توسط آقای دکتر شمس بکار گرفته شده و مراد از آن کلیه مراجعی است که به موجب قانون تشکیل شده و به دعاوی، جرائم رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید، بدین مفهوم نه تنها شامل مراجع قضایی (حقوقی و کیفری) می‌شود بلکه مراجع اداری را نیز در بر می‌گیرد. (مراجع انتظامی به مفهوم اعم، مانند مراجع انتظامی قضاوت، وکلا، کارشناسان و همچنین رسیدگی به تخلفات اداری) بنابراین اگر مشکل حقوقی به مفهوم اعم مدنی باشد آیین دادرسی مدنی و اگر کیفری باشد آ. د. ک. مواجه خواهیم بود.

سوالی که پیش می‌آید این است که آیا مقررات آ. د. م. در امور کیفری نیز لازم الاجرامی باشد یا خیر؟ به موجب ماده ۱۱ قانون آ. د. ک. مدعی یا شاکی می‌تواند پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت دلایل و مدارک خود را به مرجع تعقیب تسلیم یا قبل از اعلام ختم دادرسی تسلیم دادگاه نماید. مطالبه‌ی ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد. در نتیجه آ. د. م. نه تنها در دعاوی مدنی بلکه در طرح، دفاع و رسیدگی به جنبه مدنی امور کیفری نیز علی‌الاصول باید رعایت شود. البته این قاعده هم استثنائاتی دارد از جمله سرقت (ماده ۶۶۷ ق. م. ا.) و دیه

تصرف عدوانی (ماده ۶۹۲ ق. م. ا.)

امور ترافعی و غیر ترافعی

رسیدگی به اموری که رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه‌ی دعوا از طرف آنهاست امور ترافعی خوانده می‌شود و در مقابل امور غیر ترافعی (امور حسبی) اموری است که دادگاهها مکلفند نسبت به آن امور اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد مانند صدور حکم حجر، تعیین قیم راجع به امور غایب مفقود الاثر،

مهرو موم و تحریر و اداره ترکه.

سوال: آیا در امور حسبی رعایت تشریفات آ.د.م لازم الرعایه میباشد یاخیر؟ در پاسخ باید گفت با توجه به ماده ۱ آ.د.م. رسیدگی به امور حسبی نیز تابع تشریفات آ.د.م. است بدین معنی که در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آ.د.م. ارجاع شده مقررات ق.آ.د.م. لازم الرعایه است و در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است بطور مثال مواد ۱۵-۱۶ قانون امور حسبی.

بنابر این مقررات آ.د.م. در امور حسبی لازم الاجرا نیست مگر آنکه قانون امور حسبی تصریح کرده باشد.

سوال: آیامی توان قانون آ.د.م. را به عنوان حقوق عام آ.د.م. در امور غیر کیفری تلقی نمود؟ پاسخ منفی است. اما به نظر دکتر شمس اقدام بر اساس ق.آ.د.م. بر اقدامی که مستند قانونی نداشته یا مستند به قانون دیگری است ارجح است.

فایده آیین دادرسی مدنی (حقوق تعیین کننده یا ماهوی در برابر حقوق تضمین کننده یا شکلی)

آیین دادرسی ضمانت اجرای حقوقی را بر عهده دارد که در مقررات تعیین کننده برای اشخاص پیش بینی شده است. بنابر این هدف آن تضمین احقاق حقوق مزبور است.

سوال: آیا برای اجرای حق تنها راه آن اقامه دعوا و اجراء قواعد آ.د.م. است؟

نباید پنداشت آ.د.م. تنها وسیله انحصاری است که در سیستم حقوقی ما وجود دارد. در این رابطه می توان به حق حبس (مواد ۳۷۷-۱۰۸۵ ق.م.دفاع مشروع (م ۳۳۰-ق.م.وم ۶۲۵ ق.م.ا) علاوه بر اینها راههای دیگری برای احقاق حق وجود دارد از جمله تنظیم سند لازم الاجراء، داوری و سازش رامی توان ذکر کرد. و ماده ۱۳۳ قانون مدنی

محتوای آیین دادرسی مدنی

(۱) سازمان قضائی (۲) صلاحیت مراجع قضائوتی (۳) آیین دادرسی به معنای اخص

(۱) سازمان قضائی: مراجع قضائی و سازمان و تشکیلات و سلسله مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر مقررات

استخدامی و انتظامی قضات و اشخاص وابسته به دادگستری را تعیین می کند. که آقای دکتر شمس به آن (سازمان قضائوتی) می گویند.

۲- صلاحیت مراجع قضاوتی

این دسته از مقررات شامل آنهایی است که صلاحیت مراجع قضاوتی را پیش بینی می نماید و به آنها قوانین مربوط به صلاحیت گفته می شود که خود بر دو قسم است:

۱- مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی که مراجع قضاوتی را با توجه به صنف، نوع، و درجه آنها مشخص می نماید.

۲- مقررات صلاحیت نسبی، با توجه به مقررات مربوط به صلاحیت مرجع صالح از حیث

صنف (حقوقی، اداری)، نوع (عمومی، استثنائی) و درجه (بدوی و تجدیدنظر) مشخص گردیده و می بایست برای اقامه دعوا از بین مراجعی که از یک صنف، نوع، درجه در کشور وجود دارند یکی را انتخاب نمود.

قوانین آیین دادرسی به معنای اخص

اصول و قواعد و مقرراتی که طرز تنظیم دادخواست ابلاغ آن، ارائه دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آراء دادگاهها و اجرای آنها را پیش بینی نموده اند که به آنها قوانین آیین دادرسی مدنی به معنای اخص گفته می شود.

خصوصیات آیین دادرسی مدنی:

۱- آمره ✓ ۲- تشریفاتی بودن ✓ ۳- فوری بودن اثر آن ✓

اثر قانون لاحق نسبت به قانون سابق (از جهت عطف به ماسبق شدن)

ماده ۴ قانون مدنی می گوید اثر قانون نسبت به آتی است و نسبت به ما قبل اثر ندارد. بنابراین این ماده سوال پیش

می آید که، در قوانین شکلی، اثر قانون لاحق نسبت به آتی است یا در قوانین شکلی به گونه دیگری است؟

برای پاسخ به سوال بالا باید محتوای آیین دادرسی مدنی، به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد.

۱- مقررات مربوط به سازمان قضاوتی

این دسته از مقررات عطف به ما سبق می گردند به طور مثال چنانچه قانونی لازم الاجراء گردد و تعداد قضات دادگاه تجدید نظر استان را از حد اقل آن که دو نفر است به یک نفر تقلیل دهد، پرونده های مطروحه که در زمان قانون سابق تشکیل و منجر به صدور رأی نشده اند در دادگاه باقاضی واحد مورد رسیدگی قرار می گیرد.

۲- مقررات مربوط به صلاحیت

الف) قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ما سبق می شوند و با توجه به اثر فوری این مقررات

شامل دعاوی مطروحه نیز می گردند. برای مثال چنانچه مرجعی اختصاصی جهت رسیدگی به دعاوی که

در صلاحیت دادگاه عمومی بوده است، به وجود آید پرونده هایی که در زمان لازم الاجراء شدن این قانون مطرح و مختومه نگردیده به آن مرجع اختصاصی که صالح اعلام گردیده احاله می گردد و یا برعکس چنانچه امری از صلاحیت مرجع اختصاصی خارج و در صلاحیت مرجع اختصاصی دیگری یا دادگاه عمومی قرار گیرد به همین ترتیب عمل می شود.

ب) مقررات مربوط به صلاحیت نسبی: قوانین مربوط به صلاحیت نسبی، اصولاً عطف به ما سبق نمی

گردند مگر اینکه در خود این قوانین با قانون دیگری ترتیبی غیر از این مقرر شود.

۳- مقررات مربوط به آیین دادرسی مدنی به معنای اخص

این مقررات اصولاً اثر فوری داشته و عطف به ما سبق می گردند مگر در مواردی که عطف به ما سبق شدن

آنها به حقوق مکتسبه افراد خلل وارد آورد. برای مثال، چنانچه به موجب قانون جدید قابلیت شکایت از حکمی

زائل شود این قانون عطف به ما سبق نگردیده و همچنین در صورتیکه به موجب قانون لاحق احکام قطعی

صادر در حکومت قانون سابق قابل شکایت اعلام گردد. نباید آنرا بر احکامی مؤثر دانست که قبلاً صادر

گردیده، زیرا در این صورت به حقوق مکتسبه محکوم له خلل وارد می آید.

سوال: چنانچه در زمان مطرح بودن امر در دیوان عالی کشوریکی از مقررات آیین دادرسی به معنای اخص لازم

الاجراء گردد این مرجع چه تکلیفی دارد؟ پاسخ: با توجه به اینکه دیوان عالی کشور اختلاف را مورد قضاوت

قرار نمی دهد بلکه رأی فرجام خواسته را با توجه به مقررات لازم از اجرای زمان صدور آن مورد قضاوت قرار می دهد بنابراین مقررات لاحق در دیوان عالی کشور مورد توجه قرار نمی گیرد. اما چنانچه رأی نقض گردد دادگاه مرجوع الیه مکلف به اجرای مقررات جدید می باشد. (م. ۳۷۲ آیین دادرسی مدنی)

دعوا در لغت به معنی ادعا کردن، خواستن ادعا، نزاع و دادخواهی آمده است. حقوقدانان از دعوا تعاریف مختلفی ارائه نموده اند، دعوا عملی است که برای تثبیت حقی صورت می گیرد. (حقی که موارد انکار یا تجاوز واقع شده) دعوا از نظر دکتر شمس سه مفهوم دارد.

مفهوم اول: دعواتوانائی قانونی مدعی حق تضییع یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح جهت وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوطه است. برای طرف مقابل توانائی مقابله با این ادعا است (مواد ۲-۱۱-).

۱۵-۱۷) بنابراین دعواتوانائی مفهوم در صورتی محقق می گردد که دو شرط وجود داشته باشد.

اول حق قانونی و مشروع فی الواقع یا حسب ادعا وجود داشته باشد. دوم اینکه حق مزبور فی الواقع یا حسب ادعا مورد تجاوز یا انکار واقع شده باشد. و اما دعوا در ترکیب اقامه نیز به همین مفهوم است از جمله در مواد ۱۱-۱۵- ۱۹-۴۹-۸۴-۱۰۹ و بندج ماده ۱۰۷ در ترکیب قرار سقوط دعوا.

مفهوم دوم: دعوا به مفهوم منازعه و اختلافی آمده است که در مرجع قضاوتی مطرح گردیده و تحت رسیدگی

بوده یا می باشد. دعواتوانائی مواد ۱-۴۴-۵۲-۵۷-بندب ماده ۱۰۷ و در سایر موادی که در آن ترکیب اصحاب دعوا یا طرفین دعوا و همچنین ماده ۳۶۹ بدین مفهوم است.

مفهوم سوم: دعواتوانائی مواردی به معنی ادعایه کاری رود که البته منظور ادعائی است که در مرجع قضاوتی

مطرح نگردیده و یا ادعائی است که در خلال رسیدگی به دعوا به عنوان امری تبعی مطرح می گردد دعاوی ماده

۱۴۲ که مقرر می دارد دعاوی تهاتر، صلح، فسخ، ردخواسته و امثال آن که برای دفاع... اظهار می شود در همین

معنی به کاری رود.

تعاریف ارائه شده آیا در امور کیفری کاربرد دارد یا خیر؟ به نظر دکتر شمس تا حدود زیادی می تواند

مورد عنایت قرار گیرد با این تفاوت که در امور کیفری حق عمومی و متعلق به کل جامعه است.

فایده تمیز دعوای عمومی و خصوصی از جمله در این است که دعوای خصوصی از طرف صاحب آن قابل

انتقال، قابل صلح، قابل استرداد و قابل ارجاع به داوری می باشد.

شرایط اقامه دعوا

حقوقدانان چهار شرط برای اقامه دعوا قائل گردیده اند.

✓ ۱- حقی که در دادگستری اعمال و اظهار می شود باید منجز بوده معلق و مشروط نباشد.

✓ ۲- اعمال کننده باید ذی نفع باشد.

✓ ۳- باید سمت او از حیث اصالت یا نمایندگی قانونی محرز باشد.

✓ ۴- باید اهلیت قانونی داشته باشد. به نظر دکتر شمس منجز بودن از شرایط پیروزی دعوا است. برای مثال

در دعوای اعلام بی اعتباری سند، در مقام بررسی شرط، ذی نفع بودن خواهان، دادگاه باید احراز نماید که در

صورت صدور حکم بی اعتباری سند، امتیازی نصیب خواهان خواهد گردید. به بیان دیگر دادگاه بوجدیافتان

حق اصلی خواهان در دعوای اعلام بطلان، در این مقام، نباید عنایت نماید.

نتیجه آنکه چنانچه ذی نفعی خواهان یا سایر شرایط اقامه ی دعوا، موجود نباشد قرار رد یا عدم استماع دعوا صادر

می شود. اما در صورتی که دادگاه این شرایط را احراز نمود رسیدگی در خصوص وجود حق اصلی شروع می

گردد که در صورت احراز آن له خواهان و در غیر این صورت علیه وی حکم صادر می شود. [ماده ۳۰ اورود

ثالث- (ذینفع) بند ۳ ماده ۶۲ (ذینفع)].

✓ ۱- حقوقی و مشروع باشد خصوصیات نفع:

✓ ۲- به وجود آمده و باقی باشد

✓ ۳- شخصی و مستقیم باشد

سمت: عنوان حقوقی است که به شخصی اجازه می دهد که از دادگاه رسیدگی به امری را درخواست کند و یا هر

عمل و اقدام قانونی را معمول نماید که مربوط به شخص او نمی باشد.

پس اگر درخواست رسیدگی به ادعایی را شخص خواهان مطرح نموده و شخص حقیقی باشد، مفهوم سمت در نفع، مستغرق می گردد به نحوی که با احراز ذی نفعی نوبت به بررسی سمت نمی رسد و تصور شخص ذی نفع و در عین حال بی سمت به نظر دکترا شمس غیر ممکن است.

قائم مقامی: قائم مقام شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف اومی گردد مانند وارث و مورث و یا مدیر تصفیه تاجر ورشکسته.

نمایندگی: نمایندگی عنوانی است که بر مبنای آن شخص اقدام به انجام عملی حقوقی به نام شخص دیگر به حساب او به منظور تأمین اهداف او می نماید. مانند وکیل و موکل.

انواع نمایندگی:

۱- نمایندگی قانونی به معنای اخص ۲- نمایندگی قضایی ۳- نمایندگی قراردادی

۱- نمایندگی قانونی به مفهوم اخص: در این نوع از نمایندگی نماینده نسبت به اصیل در قانون بطور مشخص تعیین گردیده و بنابراین اراده هیچ یک از دو طرف در آن تأثیری ندارد. مانند نمایندگی پدر و جد پدری از فرزند

که ولایت نامیده می شود (ولی قهری)
در اساسه طفره ۳ حدیثی اهل

در این فرض آرائه شناسنامه برای اقامه دعوا کافی است. در این نوع از نمایندگی می توان به نمایندگی وزیر از وزارتخانه - نمایندگی رؤسای سازمانها از طرف سازمان نیز اشاره کرد.

۲- نمایندگی قضائی: نمایندگی قضائی در صورتی مصداق پیدا می کند که نمایندگی نماینده به موجب رأی

دادگاه تعیین و اعلام شود. مانند نمایندگی قیم از صغیر یا مجنون که تحت قیمومت او است و همچنین امین جنین و امین غایب مفقود الاثر و امین عاجز

۳- نمایندگی قراردادی: در این مفهوم می توان به وکلائی دادگستری و نمایندگان حقوقی وزارتخانه ها اشاره نمود.

دعوی عینی: دعوا در صورتی عینی محسوب می شود که ماهیت حق مورد اجراء از حقوقی باشد که برای

اشخاص نسبت به اعیان اموال حاصل می شود. (ماده ۲۹ قانون مدنی) بنابراین دعوی خلع ید، تخلیه ید از اعیان

مرهونه و مستاجر - دعاوی راجع به حق العبور - حق المجری - دعاوی راجع به حقوق ارتفائی - دعاوی مزاحمت ممانعت از حق و تصرف عدوانی - دعاوی استرداد سند - دعاوی افراز - از دعاوی عینی محسوب می شوند.

دعای شخصی : دعا در صورتی شخصی تلقی می شود که ماهیت حق اصلی مورد اجراء شخص و به عبارت دیگر عهدی است، مانند مطالبه دین و یاد دعوی الزام به انجام عمل.

دعای مختلط: به دعوانی اطلاق می شود که دارنده آن در شرایطی است که در عین حال مجاز به اجرای

حق عینی و حق شخصی است. بطور مثال، اول اینکه شخص با انعقاد قرارداد، مالک مالی گردیده است. در این صورت شخص مالک می تواند در اجرای حق مالکیت (عینی) نسبت به مبیع که در تصرف بایع است دعاوی مالکیت به منظور اثبات ید بر آن اقامه نموده و یا نظر به اینکه در نتیجه قرار داد حق درخواست الزام فروشنده را به تحویل مبیع دارا گردیده است.

دعای منقول و غیر منقول

این تقسیم بندی از ماهیت حق مورد اجرا ناشی نمی شود بلکه با توجه به موضوع حق مورد اجراء ارائه شده است. در حقیقت موضوع حق اصلی ممکن است منقول یا غیر منقول باشد. دعای غیر منقول علی الاصول در دادگاه محل وقوع مال غیر منقول و دعاوی منقول علی الاصول در محل اقامت خواننده اقامه می گردد.

دعای منقول

دعا در صورتی منقول محسوب می شود که موضوع مستقیم آن مطالبه مال منقول یا اجرای تعهدات باشد. [تشخیص مال منقول از غیر منقول به موجب مواد ۲ تا ۲۲ قانون مدنی است] بنابراین در صورتی که موضوع دعا مطالبه مال منقول باشد دعاوی عینی و منقول. در صورتی که موضوع دعا الزام خواننده به انجام تعهد باشد دعا شخصی و منقول.

به نظر دکتر شمس در این مورد تفاوت نمی نماید که تعهد در ارتباط با مال منقول یا غیر منقول باشد. در نتیجه دعوی

الزام به ایفای تعهدات احداث ساختمان یا تحویل مال غیر منقول، و همچنین دعوی الزام به تنظیم سند رسمی مال غیر منقول شخصی و منقول است. * دعوی این آئین منقول است صی الر تعهد مربوط به اموال غیر منقول است

دعوی مالی و غیر مالی:

حق مالی آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد. مانند حق

مالکیت نسبت به خانه که مستقیم برای دارنده آن ارزش پولی دارد و یا حق طلب و یا کسی که متعهد است

پنج تن آهن ساختمان به دیگری بدهد. بنابراین در تمام مواردی که حق تضییع یا انکار شده مالی باشد دعوی مالی

محسوب می شود. حق شفعه و حق فسخ از حقوق مالی محسوب می شوند. همچنین است بطلان معامله و بی

اعتباری سند دعوی الزام به تنظیم سند اعم از سند انتقال یا سند اجاره مطالبه حق کسب و پیشه. دعوی اعتراض

به ثبت موضوع ماده ۱۶ قانون ثبت. همچنین مواد ۱۴۷-۱۴۸ قانون ثبت، مطالبه سهم الارث و سهم التركة.

مطالبه مهر - دعوی تعدیل اجاره نفقه ایام گذشته - بند (ب ماده ۲۳۰)

حق غیر مالی آن است که اجرای آن منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد، ایجاد نماید مانند حق بنوت

، حق زوجیت. اما بعضی از حقوق غیر مالی هستند که غیر مستقیم ممکن است ایجاد حقی نمایند که قابل تقویم به

پول باشد ولی این امر آن را حق مالی نمی گرداند مانند زوجیت که ایجاد حق نفقه برای زوجه و توارث برای

زوجین می نماید که آن قابل تقویم به پول است.

دعوی غیر مالی به دو دسته تقسیم میشوند:

✓ (ب) دعوی غیر مالی اعتباری

✓ (الف) دعوی غیر مالی ذاتی

(الف) دعوی غیر مالی ذاتی به آن دسته از دعوی اطلاق می شود که حق اصلی مورد ادعا از حقوق غیر

مالی باشد مانند دعوی نسب، زوجیت، بلوغ، جرح و تعدیل (بند الف ماده ۲۳۰).

ب) دعاوی غیر مالی اعتباری: دعاوی غیر مالی اعتباری یا دعاوی که تعیین بهای خواسته قانوناً لازم

نیست آن دسته از دعاوی است که اگر چه ذاتاً مالی باشد اما قانونگذار به هر دلیل، آنها را از پاره ای جهات

، در حکم دعاوی غیر مالی دانسته . مانند دعاوی اخلع ید، در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.

✓ ۲- درخواست افراز و تقسیم و فروش مال مشاع در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.

✓ ۳- دعاوی راجع به روابط موجر و مستاجر به استثنای مطالبه ی اجور .

✓ ۴- دعاوی مزاحمت، ممانعت از حق و تصرف عدوانی در عین غیر منقول.

بنابر این دعاوی استرداد سند را علی الاصول باید از دعاوی مالی ذاتی دانست که خواهان می تواند خواسته آن را

بر اساس بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی تقویم نماید. مگر اینکه موضوع سند جنبه ی مالی نداشته باشد.

(مانند نامه خصوصی یا عکس خانوادگی که در این صورت دعاوی مطروحه غیر مالی ذاتی است)

نکته: دعاوی مالی ذاتی در صورتی در حکم دعاوی غیر مالی محسوب می گردند که قانونگذار آن را صراحتاً

پیش بینی کرده باشد.

سوال: در موقع شک بین حقوق مالی و غیر مالی ذاتی چگونه باید عمل شود، یابه عبارتی دیگر آیامی توان

اصل را بر مالی بودن حق گذاشت؟ پاسخ مثبت است.

احکام را از جهات مختلف می توان تقسیم بندی کرد:

از حیث اعلام حق سابق و یا تأسیس وضعیت جدید به اعلامی و تأسیسی

از جهت اطلاع واقعی خواننده از جریان دادرسی به احکام حضوری و غیابی

از حیث قابلیت شکایت عادی ماهوی به احکام قطعی و غیر قطعی

از حیث قابلیت فرجام به احکام نهایی و غیر نهایی

از حیث قابلیت اجرا به احکام لازم الاجراء و غیر لازم الاجراء

۱- حکم اعلامی: حکم دادگاه معمولاً وضعیت حقوقی جدیدی را ایجاد نمی نماید، بلکه وضعیتی که

در گذشته وجود داشته، به موجب آن احراز و اعلام آثار قانونی در محدوده خواسته خواهان بر آن مترتب می

اصل بر مالی بودن است

گردد، از این رو احکام مزبور اعلامی خوانده می شوند. برای مثال حکمی که بر اساس آن، خوانده محکوم به پرداخت مبلغی بابت دین می گردد به موجب حکم دادگاه، خوانده مدیون نمی شود بلکه دین او قبل از صدور حکم نیز وجود داشته است و دادگاه آن را (دین را) احراز و اعلام می نماید.

بنابر این احکامی چون حکم رفع تصرف عدوانی، حکم تخلیه ید، حکم الزام به انجام تشریفات تنظیم سند رسمی انتقال... از احکام اعلامی به شمار می آیند.

۲- حکم تأسیسی: بعضی از احکام از دادگاهها صادر می شود که با صدور آنها وضعیت حقوقی جدیدی بوجود می آید. این احکام، تأسیسی نامیده می شوند. به طور مثال حکم توقف تاجر که به حکم ورشکستگی معروف است با صدور آن وضعیت حقوقی جدیدی برای تاجر تأسیس می شود که همان ورشکستگی است. در رابطه با حکم حجر و طلاق اختلاف شده است.

به نظر آقای دکتر شمس با توجه به ذیل ماده ۷۰ ق.ا.ح که می گوید اگر ثابت شود که علت حجر قبل از تاریخ حجر ←

وجود داشته اثر حجر از تاریخ وجود علت حجر مترتب می شود. بنابر این برخلاف حکم ورشکستگی

که وضعیت جدیدی به وجود می آید با صدور حکم حجر متفاوت است. و در مورد طلاق با توجه به ماده

۱۱۳۰ قانون مدنی دادگاه به زوجه اذن می دهد که خود را مطلقه سازد بنابر این وضعیت جدید الزماً با حکم دادگاه به

وجود نمی آید بلکه با جاری شدن احتمالی صیغه، طلاق بوجود می آید.

۳- حکم حضوری و غیابی (م. ۳۰۳)

مقررات آیین دادرسی مدنی علی الاصول با فرض اطلاع خوانده از جریان دادرسی و شرکت اصحاب دعوا در آن

تدوین شده است. به همین جهت به موجب ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی حکم دادگاه حضوری است

مگر اینکه خوانده با وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به طور کتبی

نیز دفاع ننموده و یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد.

لذا حکم دادگاه همواره نسبت به خواهان حضوری است. و با توجه به ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی در

تشخیص معیار حکم غیابی باید به نکات زیر توجه نمود.

نکته اول: احکام دادگاه ممکن است غیابی تلقی شود بنابراین صدور قرار غیابی موضوعاً منتفی است به عبارت دیگر قرار در هیچ صورتی غیابی تلقی نمی شود. و مادر قانون آ.د.م. قرار غیابی نداریم.

نکته دوم: اصل بر حضوری بودن احکام دادگاهها است. در نتیجه غیابی بودن حکم استثناء است و در این خصوص تفسیر باید در محدوده نص انجام شود. و حال اگر در موضع شک نسبت به حضوری یا غیابی بودن شک نماییم باید اصل را بر حضوری بودن بگذاریم.

نکته سوم: احکام دادگاهها در امور ترافعی از حیث حضوری یا غیابی بودن مورد بررسی قرار می گیرد و در امور غیر ترافعی (حسبی) باتوجه به اینکه خوانده به مفهوم دقیق اصطلاح وجود ندارد، علی القاعده نمی تواند غیابی باشد.

نکته چهارم: حکم دادگاه همواره نسبت به خواهان حضوری است لذا باتوجه به عمل و وضعیت خوانده حکم ممکن است بصورت غیابی صادر شود.

نکته پنجم: حکم دادگاه در صورتی می تواند غیابی تلقی شود که جزئاً یا کلاً علیه (خوانده) صادر شود.

نکته ششم: اگر حکم غیابی تلقی شود در هر حال قابل واخواهی و اگر حضوری محسوب شود فقط ممکن است قابل تجدید نظر باشد.

نکته هفتم: حکم دادگاه و چنانچه خوانده حتی در یک جلسه دادگاه حاضر شود. حضوری محسوب است. حال باتوجه به این نکته پرسشی مطرح می شود که آیا نفس حضور خوانده در دادگاه در هر حال حکم علیه او را به حضوری تبدیل می نماید یا خیر؟

به نظر دکتر شمس، حضور خوانده در جلسه دادگاه در صورتی از این حیث معتبر است که خوانده ی حاضر

فرصت و امکان دفاع داشته باشد و در مقابل به هر علت فرصت و امکان دفاع در اختیار خوانده قرار نگیرد.

صرف حضور خوانده از این جهت اعتباری ندارد. و در مقابل چنانچه دادگاه به خوانده حاضر فرصت و امکان دفاع دهد اما خوانده از آن استفاده ننماید حکم دادگاه در هر حال، حضوری محسوب است.

نکته هشتم: حکم دادگاه چنانچه خوانده حتی یک بار دفاع کتبی نموده باشد در هر حال حضوری محسوب است.

منظور از دفاع کتبی لایحه ای است که خواننده در جواب دعوای خواهان، جهت ملاحظه دادگاه در جلسه دادرسی،

تقدیم می نماید، حتی اگر متضمن دفاع، به معنی دقیق کلمه، نباشد. در مقابل لوایحی که خواننده خطاب به دفتر دادگاه،

تقدیم می دارد و یا خطاب به دادگاه بوده اما در جواب دعوای خواهان نبوده و برای مثال در ارتباط با دستور موقت

در خواستی خواهان و غیره باشد دفاع کتبی محسوب نبوده و از این حیث معتبر نمی باشد.

نکته نهم: حکم دادگاه، در صورتیکه دادخواست به خواننده ابلاغ واقعی شده باشد، در هر حال حضوری محسوب

است.

سوال: چنانچه اطلاع واقعی خواننده از دادخواست به دلیل دیگری غیر از ابلاغ احراز شود آیامی توان حکم

را حضوری تلقی نمود؟ در پاسخ باید گفت که ابلاغ واقعی موضوعیت ندارد بلکه طریقی است که اطلاع واقعی

خواننده را اثبات می نماید. در نتیجه هر طریق دیگری که اطلاع واقعی خواننده از دادخواست را اثبات نماید

باید در این خصوص معتبر محسوب شود.

بنابر این حضور خواننده در جلسه دادرسی و تقدیم لایحه ای که حتی خطاب به دفتر دادگاه باشد و یا حتی در ارتباط با

مسائل جنبی دعوا، از جمله دستور موقت در خواستی خواهان ضمن اقامه دعوا و غیره باشد چنانچه محرز

باشد که خواننده تقدیم کرده و به روشنی مبین اطلاع او از دادخواست باشد از این جهت معتبر بوده و چون مثبت

اطلاع واقعی خواننده از جریان دادرسی است حکم صادره را در این صورت باید حضوری تلقی نمود.

فرض تعدد خوانندگان:

چنانچه حتی یکی از خوانندگان حداقل در یک جلسه دادگاه حاضر شده و یا یک لایحه تقدیم نموده و یا دادخواست به

او ابلاغ واقعی شده، اما خوانندگان دیگر در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و هیچ لایحه ای تقدیم ننموده

و دادخواست نیز به آنها ابلاغ واقعی نشده باشد غیابی و نسبت به خواننده یا خوانندگان دیگر حضوری محسوب

است.

۴- حکم قطعی و غیر قطعی:

✓ حکم قطعی: حکمی است که قابل و خواهی تجدیدنظر نباشد (از طرق عادی) بنابراین تمام احکام حضوری صادره در دعاوی مالی که خواسته آن بیش از سه میلیون ریال نباشد قطعی است. (بندالف ماده ۳۳۱) (و نیز تمام احکام مالی حضوری صادره از دادگاه تجدیدنظر استان قطعی است) [ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی] هم چنین احکامی که در اصل قابل و خواهی و یا تجدیدنظر بوده و محکوم علیه در مهلت مقرر نسبت به آن و خواهی یا تجدیدنظر ننموده قطعی محسوب می شود (بند ۲ ماده ۳۰۶ آ.د.م).

فایده مهم این تقسیم بندی، در این است که علی الاصول، احکام قطعی لازم الاجرامی باشند.

۵- حکم نهایی و غیر نهایی:

حکم نهایی حکمی است که قابل فرجام (در دیوان عالی کشور) نباشد. بنابراین حکمی که در دیوان عالی کشور ابرام گردیده، نظریه اینکه اگر قابل فرجام نباشد نهایی است. همچنین حکم که اگرچه از محاکم تالی صادر شده اما قابل فرجام در دیوان عالی کشور نباشد نهایی است. (بند ۱ ماده ۳۳۱) (برای مثال حکم صادره از دادگاه تجدیدنظر استان در دعاوی مالی ماده ۳۶۸) به علاوه حکمی که در اصل قابل فرجام باشد اما در مهلت مقرر، محکوم علیه نسبت به آن درخواست فرجام ننماید، آن نیز نهایی محسوب می شود. فایده مهم این تقسیم بندی از جمله در این است که در مواردی احکامی قابل اجراء می باشند که نهایی محسوب شوند.

۶- حکم لازم الاجراء و غیر لازم الاجراء:

حکمی است که چنانچه محکوم علیه به مفاد آن عمل ننماید مأمورین اجراء احکام به درخواست محکوم له می توانند رابه اجبار به محکوم علیه تحمیل نمایند. حکم غیر لازم الاجراء در مقابل آن است.

✓ سوال: آیا امکان دارد حکم غیر قطعی را لازم الاجراء اعلام نمود؟ پاسخ مثبت است، حکم رفع تصرف

(ماده ۱۷۵) و دعوی توقف (تاجر ورشکسته).

قرارها:

قرارها مانند احکام رای محسوب می شوند و قسمت عمده تصمیمات محاکم را تشکیل می دهند (م. ۲۹۹)

قرار در لغت از جمله به معنی ثبات و استوار کردن، استحکام دادن، تعیین و تأکید و نیز حکم محکم تخلف ناپذیر آمده

است. قانونگذار به تعریف منفی اکتفا نموده است. حقوقدانان نیز به همین راه رفته اند به نظر دکتر شمس، با توجه به ماده ۲۹۹ باید گفت قرار دادگاه، به تصمیمی، (عملی) اطلاق می شود که رأی محسوب شده و منحصرأ راجع به ماهیت دعوا بوده و یافقط قاطع آن باشد و یا هیچ یک از دو شرط مذکور را نداشته باشد که به ترتیب می توان قرار کارشناسی، قرار رد دعوا و قرار تأمین خواسته را نام برد.

سوال: معیار تشخیص موارد صدور قرار از صدور تصمیمات ساده قضایی چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید توجه نمود که قانونگذار در مقررات مختلف، مواردی که عمل باید در قالب قرار صادر شود را به نحوی پیش بینی نموده است. در نتیجه دقیق ترین ملاک تشخیص مواردی که عمل محکمه باید در قالب قرار صادر و یا به شکل تصمیم (عمل) ساده قضایی صادر شود مقررات قانونی است. به عبارت دیگر تصمیم (عمل) در قالب قرار در صورتی امکان پذیر است که قانونگذار صریحاً یا تلویحاً پیش بینی نموده باشد. برای مثال در قالب قرار: قرار تأمین ماده ۱۱۲ - قرار ابطال دادخواست ماده ۱۰۷ - قرار ارجاع امر به کارشناس ماده ۲۵۷ - قرار معاینه محل ۲۴۸.

مثال تصمیمات قضایی (عمل): تجدید جلسه دادرسی - تأخیر جلسه دادرسی - مطالبه اسناد و اطلاعات از ادارات دولتی.

انواع قرار:

قرارها از حیث قابلیت تجدیدنظر به قرار قطعی (ماده ۱۱۳) و غیر قطعی

و از جهت قابلیت فرجام به قرار نهایی (ماده ۳۶۸ بند ب) و غیر نهایی

ملاک تمیز قرارهای مزبور همان است که در مورد احکام گفته شد ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی.

و اما تقسیم بندی قرارها به:

قرارهای: اعدادی، قاطع دعوا، شبه قاطع، موقت، جداگانه مورد مطالعه قرار می گیرد.

قرار اعدادی یا مقدماتی:

قراری است که در این جهت صادر می شود که پرونده را معدوم و مهیای صدور رأی قاطع نماید.

انواع قرارهای اعدادی:

قرار تحقیق محلی: در موردی اصحاب دعوا جهت اثبات ادعای خود، به اطلاعات اهل محل استناد می

نمایند. برای مثال یکی از اصحاب دعوا که مدعی است ابنیه موجود در ملکی را احداث نموده. ویادر ملکی متصرف بوده. ادعایه اطلاعات اشخاصی می نماید که در محل ساکن و یا رفت و آمد داشته اند و یا دارند. در این صورت دادگاه قرار تحقیق محلی صادر می نماید. [مواد ۲۴۹ و ۳۵۴]

قرار معاینه محل: (م. ۲۴۸) در مواردی اصحاب دعوا جهت اثبات ادعای خود و یا دادگاه، جهت اجراز موضوع، لازم می دانند که وضعیت محل و همچنین مال منقولی که محل آن به دادگاه امکان ندارد در این صورت دادگاه به درخواست اصحاب دعوا و یا رأساً اقدام به صدور قرار معاینه محل می نماید. یا شخص موجد اعدادارد که در دعوی تخلیه ید، مستأجر در مورد اجاره تعدی و تفریط نمود و در اثبات این ادعا درخواست می نماید که دادگاه ترتیبی مقرر نماید که ملک را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد. در این صورت دادگاه اقدام به صدور قرار معاینه محل می نماید. البته، در صورتی که موجد چنین درخواستی ننماید دادگاه می تواند، رأساً نیز به صدور قرار مزبور اقدام کند. صدور قرار معاینه محل و همچنین تحقیق محلی در مرحله تجدیدنظر امکان پذیر است. (م. ۳۵۴)

قرار کارشناسی: (ماده ۲۵۷ و ۲۶۸) تشخیص موضوع مورد اختلاف، در مواردی به این علت که دارای جنبه فنی و تخصصی است مستلزم اظهار نظر اشخاصی است که دارای فن و تخصص مربوطه می باشند. مثل تعیین نفقه- تعیین اجرت المثل- علاوه بر این به موجب م. ۲۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی در صورتی که دادگاه، کارشناسی را ناقص تشخیص دهد می تواند تحت شرایطی، قرار تکمیل کارشناسی را صادر نماید.

قرار اتیان سوگند. (م. ۲۷۱)

قرار اناطه ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی.

چنانچه رسیدگی به دعوائی منوط به روشن شدن ادعائی باشد که مستلزم اقامه ی دعوا است. قانونگذار دادگاه را مکلف به صدور قرار اناطه نموده است البته (قانونگذار) صدور قرار اناطه را در صورتی مجاز

می داند که اثبات ادعا در صلاحیت دادگاه دیگری باشد. و چنانچه رسیدگی به ادعای مطروحه محتاج اقامه دعوا نباشد (برای مثال ادعای جعل نسبت به سند مورد استناد طرف مقابل در همان دادگاه ماده ۲۲۷) یعنی دادگاهی که به دعوی اقامه شده رسیدگی می نماید؛ ادعای مطروحه را نیز مورد رسیدگی قرار می دهد.

از طرف دیگر، خواهان در صورتی مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و گواهی آن را به دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می کند تسلیم نماید که دعوا از قبل اقامه نشده باشد. و صدور رأی در دعوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه دعوی منوط به باشد، حتی اگر دعوی اصلی در دادگاه تجدیدنظر و دعوی منوط به در دادگاه بدوی باشد.

در این که آیا قرار اناطه از قرارهای شبه قاطع می باشد یا در زمره قرارهای اعدادی قرار دارد اختلاف شده است. امامیه نظر آقای دکتر شمس اعدادی بودن آن ارجح است. و به نظر ایشان در قرار اناطه پرونده از دادگاه خارج نمی شود و در انتظار گواهی اقامه دعوی منوط به به قید وقت احتیاطی و در صورت ارائه گواهی بر مهلت مقرر، با صدور قرار توقیف دادرسی تا ارائه رأی قطعی در دادگاه صادرکننده قرار اناطه باقی می ماند.

نکته: قرارهای اعدادی معدود و محدود نبوده بلکه منوط به نظر حاکم محکمه است.

قرارهای قرینه (تمهیدی) و ساده

در مواردی، صدور قرار اعدادی مفید این معنی است که دادگاه اصل استحقاق خواهان در حق مورد مطالبه را احراز نموده و صدور قرار و اجرای آن منحصر در جهت نوع یا میزان حقوق وی می باشد در چنین صورتی، قرار اعدادی را قرار قرینه یا قرار تمهیدی گویند. برای مثال چنانچه در دعوانی که خواهان علیه خوانده، به ادعای غاصبانه بودن تصرفات وی در ملکی اقامه و درخواست اجرت المثل ایام تصرف را کرده باشد و دادگاه، پس از رسیدگی، قرار کارشناسی به منظور تعیین اجرت المثل ملک را صادر نماید نفس صدور قرار مزبور قرینه پیروزی خواهان در دعوا می باشد. در مقابل قرار قرینه، قرار ساده قرار دارد. برای مثال در دعوی تخلیه ید مستأجر از اجاره به جهت تعدی و تفریط، چنانچه دادگاه به منظور تشخیص وجود یا عدم تعدی و تفریط، قرار کارشناسی و یا معاینه محل صادر نماید چون از نفس صدور قرار، پیروزی یا شکست خواهان در دعوا یافت نمی شود این قرار اعدادی این بار، قرار ساده خوانده می شود. قرار قرینه یا تمهیدی.

نحوه تنظیم و ابلاغ قرارهای اعدادی:

- ۱- قرارهای اعدادی علی القاعده در جریان دادرسی و قبل از اعلام ختم آن صادر می شود. ✓
- ۲- مواد ۲۹۶-۲۹۷ شکل و محتوای آراء قاطع دعوا را پیش بینی نموده است و منصرف از قرارهای اعدادی است. ✓
- ۳- قرارهای اعدادی روی اوراق صورت جلسه معمولی، علی الاصول به خط قاضی صادرکننده نگارش و توسط وی امضا می شود. ✓
- ۴- در قرارهای اعدادی موضوع قرار، زمان، محل و نحوه اجرای قرار، شخصی که باید آن را اجرا کند و عندالاقضاء طرفی که باید هزینه آن را بپردازد حسب مورد تصریح می شود. ✓
- ۵- قرارهای اعدادی برخلاف آراء قاطع دعوا، پاکنویس نمی شود یا به بیان دیگر به شکل دادنامه تنظیم نمی شود. ✓
- ۶- قرارهای اعدادی به اصحاب دعوا ابلاغ نمی شود و با صدور آنها نیز پرونده از دادگاه خارج نمی گردد بنابراین به همان شکلی که صادر شده در پرونده نگهداری می شوند و در نتیجه اصحاب دعوا علی القاعده زمانی از صدور قرارهای مزبور مطلع می شوند که دفتر دادگاه هزینه های اجرای آن را مطالبه نماید. (مثل قرار کارشناسی م. ۲۵۹) یا تاریخ اجرای آن به آنها ابلاغ گردد. (قرار معاینه محل یا تحقیق محلی) یا جهت ملاحظه نتیجه اجرای آن و طرح اعتراض احتمالی دعوت شوند. (قرار کارشناسی م. ۲۶۰)

آثار قرارهای اعدادی:

- ۱- قرارهای اعدادی مانند احکام دارای قدرت اثباتی می باشند. (سند رسمی) ✓
- ۲- قرارهای اعدادی مشمول قاعده فراغ دادرسی نمی گردند و در نتیجه مانند حکم فاقد این اثر می باشند. ✓
- ۳- اعلام بطلان و ابطال قرارهای اعدادی نیز نمی تواند موضوع دعوا در محاکم قرار گیرند. (این ابطال نمی تواند مستند دعوی دیگری قرار گیرد). ✓
- ۴- این قرارها مستقلاً نمی تواند مورد شکایت قرار گیرند (ضمن شکایت از رأی اصلی امکان پذیر است). ✓
- ۵- اعتراض ثالث نسبت به قرارهای اعدادی منتفی است. در حقیقت در قرارهای اعدادی محکوم له و محکوم علیه وجود ندارد (ماده ۴۲۰). ✓

وجود ندارد (ماده ۴۲۰)

۱- جنبه موضوعی و آن این است که آیا پول داده. ۲- جنبه حکمی آن انطباق با قوانین می باشد. بنابراین در هر دو دسته خواهان می تواند محکوم شود.

باید گفت اثبات جنبه موضوعی به عهده اصحاب دعوا و دادگاه علی الاصول نقش ندارد و به عکس پیدا کردن قانون منطبق بر موضوع به عهده دادگاه است و اصحاب دعوا تکلیفی ندارند و دادگاه بدوی و تجدید نظر رسیدگی موضوعی یا ماهوی می کنند. دیوان عالی کشور رسیدگی قانونی یا حکمی می کند و نه رسیدگی موضوعی یا ماهیتی.

در صلاحیت دادگاهها:

صلاحیت دادگاهها به دو بخش قابل تقسیم است: ۱- صلاحیت ذاتی

۲- صلاحیت نسبی یا محلی

۱- صلاحیت ذاتی از قواعد امره محسوب می شود. ۲- و نیز از قوانین اصل سازماندهی نظام از جمله اصل تفکیک قوا محسوب می شود.

نتایج حاصل از قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی:

۱- مرجعی که دعوا در آن مطرح شده، چنانچه فاقد صلاحیت ذاتی در رسیدگی به آن باشد مکلف است حتی بدون ایراد ذینفع، از رسیدگی به آن دعوا امتناع نموده و قرار عدم صلاحیت صادر نماید. م. ۳۵۲ و بند ۱ ماده ۳۷۱ چنانچه حکم یا قرار فرجام خواسته از دادگاهی صادر شده باشد که صلاحیت رسیدگی به موضوع را نداشته رأی را نقض می نماید. و لو در مرحله بدوی نسبت به آن ایراد نشده باشد این تکلیف در مرحله تجدید نظر نیز پیش بینی شده است.

۲- باتوجه به اینکه توجه به عدم صلاحیت ذاتی از وظایف دادگاه است اگر دادگاه بدوی باشد با قرار عدم صلاحیت و اگر تجدید نظر و دیوان عالی کشور است با فسخ و نقض رأی صادره از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی، عندالاقضاء پرونده را به مرجع صالح ارسال نمایند مواد ۳۵۲ و بند ب ماده ۴۰۱.

۳- اصحاب دعوانمی توانند باتوافق صریح و ضمنی دعوا را به قضاوت مرجعی واگذار نمایند که صلاحیت ذاتی نداشته باشد و چنین توافقی باطل و بلا اثر است.

صلاحیت نسبی (محلی)

خصوصیات قواعد صلاحیت نسبی:

- ۱- قواعد صلاحیت نسبی مربوط به نظم عمومی نبوده و بنابراین این از قواعد غیره محسوب می شود.
- ۲- مقررات مربوطه به صلاحیت نسبی عطف به ماسبق نمی شوند مگر اینکه در قانون پیش بینی شده باشد.

کیفیت صلاحیت بین دادگاه عمومی و دادگاه خانواده

به موجب ماده واحده قانون سال ۷۶ رئیس قوه قضائیه مکلف گردید در حوزه های قضایی شهرستانها یک یا چند شعبه از شعب دادگاههای عمومی را برای رسیدگی به دعاوی خانواده اختصاص دهد.

به موجب این قانون دادگاههای عمومی حق رسیدگی به دعاوی مربوط به این دادگاهها را نخواهند داشت. به موجب تبصره ذیل این ماده قضات این دادگاه باید متاهل و با سابقه حداقل چهار سال کار قضایی باشند. این دادگاهها حتی المقدور باید با حضور مشاور قضایی زن شروع به رسیدگی نموده و احکام پس از مشاوره با آنان از سوی رئیس دادگاه صادر خواهد شد بنابراین دادگاههای خانواده بخشی از دادگاه عمومی محسوب می شوند.

دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه خانواده عبارتند از:

- ۱- دعاوی مربوط به نکاح دائم و موقت
- ۲- طلاق-فسخ نکاح-بذل مدت و انقضای آن
- ۳- دعاوی مربوط به مهریه
- ۴- دعاوی مربوط به جهیزیه
- ۵- دعاوی مربوط به اجرت المثل ونحله ایام زوجیت
- ۶- دعاوی مربوط به نفقه
- ۷- دعاوی مربوط به حضانت وملاقات طفل
- ۸- دعاوی راجع به نسب
- ۹- دعاوی مربوط به نشوز وتمکین

۱۰. دعاوی مربوط به ازدواج مجدد

۱۱. دعاوی راجع به شرایط ضمن عقد ازدواج

۱۲. حکم رشد

سرپرستی اطفال بدون سرپرست در صلاحیت دادگاه خانواده نیست.

وجود رابطه مادر و فرزند از جمله دعاوی راجع به نسب می باشد.

سوال: چنانچه دعوی داخل در صلاحیت دادگاه خانواده در سایر دادگاههای عمومی اقامه شود تکلیف دادگاه چه

می باشد؟ پاسخ: دادگاه عمومی باید قرار امتناع از رسیدگی صادر و پرونده از طریق رییس شعبه اول به دادگاه

خانواده ارسال می دارد.

هیأت تشخیص

به موجب ماده ۱۵۷ ق. کار اختلاف فردی بین کارفرما و کارگرا کار آموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر

مقررات قرار دادهای فردی و پیمانهای دسته جمعی کار باشد و چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و یا

نمایندگان آنها حل نشود، به هیأت تشخیص ارجاع می گردد.

هیأت تشخیص از نماینده وزارت کار و امور اجتماعی، یک نفر از نمایندگان کارگران و یک نفر از مدیران صنایع

تشکیل می گردد و این هیأت مرجع نخستین رسیدگی به اختلاف است. این هیأت از طرفین اختلاف دعوت

مینماید. عدم حضور طرفین مانع از رسیدگی نیست.

رای هیأت تشخیص در تمام موارد ظرف ۱۵ روز در مورد پیمانهای دسته جمعی ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل

اعتراض در هیأت حل اختلاف می باشد. (هیأت حل اختلاف استان از سه نفر نماینده کارگران استان، سه

نفر نماینده کارفرمایان و سه نفر نماینده دولت - ماده ۱۶۰ ق. کار)

ترتیب اجرای آرای قطعی هیأت های تشخیص و حل اختلاف تابع مقررات اجرای احکام مدنی است آراء

قطعی هیأت تشخیص و هیأت حل اختلاف توسط اشخاص ذینفع منحصر از حیث نقض قوانین و مقررات یا

مخالفت با آنها قابل شکایت در دیوان عدالت اداری می باشد.

مراجع ثبتی

دعوی افراز، دعوی شریک مال مشترکی است که، به علت عدم تراضی شریک یا شرکاء دیگر بر تقسیم،

درخواست تقسیم یا مشخص و جدانمودن سهم خود از سهم یا سهام شریک یا (شرکا) دیگری نماید. قانونگذار در سال

۵۷ با توجه به رعایت جنبه تخصصی امر دعوی افراز املاک مشاعی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد را

در صلاحیت اداره ثبت اسناد و املاک محل وقوع ملک قرار داد. بنابراین چنانچه ملک به موجب تصمیم

قطعیته یافته اداره ثبت غیر قابل افراز باشد دادگاه عمومی به درخواست هر یک از شرکاء دستور فروش آن

رأبه اجرای احکام صادر می نماید.

تعیین وضعی ثبتی اعیان املاکی که اشخاص تا تاریخ ۱۳۷۰/۱/۱ بر روی زمینهایی ایجاد نموده اند که به

واسطه قانونی تنظیم سند رسمی برای آنها میسر نبوده است.

تعیین وضع ثبتی اراضی کشاورزی، مناطق زراعی، باغات (اعم از شهری و غیر شهری) اراضی خارج

از محدوده شهر و حریم که اشخاص تا تاریخ ۷۰/۱/۱ خریداری نموده و مورد بهره برداری آنها بوده و به واسطه

موانع قانونی تنظیم سند یا صدور سند مالکیت برای آنها میسر نبوده است.

تعیین تکلیف املاکی که به نحو مشاع انتقال یافته اما در تصرف افرازی منتقل الیه است.

تعیین تکلیف نسبت به اعیان احداث شده در اراضی موقوفه، دولت و شهرداری.

تعیین تکلیف املاکی که سابقه ثبت نداشته و متقاضی به عنوان مالک متصرف است.

تعیین تکلیف املاکی که مالکین عرصه اعیان از یکدیگر جدا بوده و مورد معامله اکثر اعیان ملک باشد. در این

صورت متقاضی می بایست ظرف مهلت مقرر تقاضا نامه مربوطه را تنظیم و به انضمام مدارک تسلیم اداره ثبت

محل نماید رئیس یا مسئول ثبت محل، چنانچه بین مالک و متصرف توافق وجود داشته باشد و سایر شرایط نیز

حاصل باشد دستور ادامه عملیات ثبتی رأبه نام متصرف به منظور مالکیت صادر می نماید. و در مواردی که بین

مالک و متصرف توافق نبوده و یا سایر شرایطی که رئیس ثبت محل را صالح می گرداند وجود نداشته

باشد موضوع به هیأت حل اختلاف ارجاع می شود. اعضاء هیأت به موجب قانون اخیر الذکر سه نفر و عبارت

است از یکی از قضات دادگستری به انتخاب رئیس قوه قضائیه - رئیس ثبت یا قائم مقام وی و یک نفر خبره ثبتی به

انتخاب رئیس سازمان ثبت و اسناد و املاک کشور می باشد.

هیأت حل اختلاف می تواند قبل از صدور رأی برای کشف واقع، از خبرگان امور ثبتی استفاده کرده و به تحقیقات و استماع شهود اقدام نماید.

رأی هیأت بر حسب مورد به نحو مقتضی آگهی ویابه طرفین ابلاغ می شود مهلت اعتراض دوماه از تاریخ انتشار اولین آگهی و در صلاحیت دادگاه عمومی محل است. و چنانچه رأی ابلاغ شده باشد، مهلت اعتراض ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ است. چنانچه اعتراض در مهلت مقرر واصل نگردد، اداره ثبت مکلف است طبق مقررات نسبت به صدور سند مالکیت اقدام نماید. اما این امر مانع مراجعه متضرر به دادگاه نخواهد بود. (رسیدگی در دادگاه خارج از نوبت خواهد بود).

هیأت حل اختلاف مالیاتی

رسیدگی به کلیه اختلافات مالیاتی جز در مواردی که ضمن مقررات این قانون در مرجع دیگری پیش بینی شده در صلاحیت هیأت حل اختلاف مالیاتی است. هر هیأت از سه نفر به شرح زیر تشکیل می شود:

یک نفر نماینده وزارت امور اقتصادی و دارایی - یک نفر قاضی شاغل یا بازنشسته در تهران یا انتخاب رئیس قوه

قضائیه و در شهرستان یا انتخاب رئیس دادگستری - یک نفر نماینده صنف شخصی که مالیات بر درآمد او تحت

رسیدگی می باشد (مثلاً نماینده کانون در رابطه با مالیات وکلای نماینده اصناف در مورد اصناف) و چنانچه اختلاف

مالیاتی مربوط به مالیات سالانه املاک، مالیات مستغلات مسکونی خالی مالیات اراضی یا مالیات بر درآمد املاک

باشد نماینده وزارت مسکن و شهرسازی در تهران و ادارات کل مسکن و شهرسازی در شهرستانها به عنوان نماینده

موضوع قسمت سه در هیأت شرکت می نمایند و اگر اختلاف مالیاتی مربوط به درآمد کشاورزی باشد نماینده

وزارت جهاد کشاورزی در تهران و نماینده اداره کل جهاد کشاورزی در شهرستان در هیأت شرکت می نمایند.

وقت رسیدگی هیأت حل اختلاف مالیاتی در مورد هر پرونده باید به مأمور تشخیص مربوط و مؤدی مالیاتی ابلاغ

گردد. فاصله بین ابلاغ و روز جلسه رسیدگی نباید کمتر از ده روز باشد مگر این که مؤدی درخواست نموده و واحد

مربوطه موافقت نماید م. ۲۴۶ ق. مالیاتهای مستقیم.

رأی هیأت حل اختلاف مالیاتی به اکثریت آراء صادر و قطعی است. جز در موارد زیر:

۱- مؤدی می تواند ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی حداقل ده درصد مالیات مورد رأی را با احتساب پرداختهای قبلی یا به حساب سپرده واریز و در این صورت ظرف همان مدت اعتراض کتبی خود را به قسمت وصول، ابلاغ و

خدمات مالیاتی یا حسب مورد حوزه مالیاتی مربوطه تسلیم نمایند. ۲- مأمور تشخیص نیز می تواند چنانچه مبلغ مورد رأی که مأخذ محاسبه مالیات قرار می گیرد با مبلغ مندرج در برگ تشخیص مالیات بیش از ۲۰٪ اختلاف داشته باشد ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی، اعتراض کتبی خود را به قسمتهای فوق الذکر تسلیم نماید.

بندهای ۱-۲ ماده ۲۴۷ قانون مالیاتهای مستقیم.)

آراء غیر قطعی صادره یک ماه از تاریخ ابلاغ قابل شکایت در هیأت حل اختلاف مالیاتی تجدیدنظر می باشد
رأی صادره از این مرجع قطعی و لازم الاجراء است. ترکیب هیأت تجدیدنظر مانند هیأت بدوی است.

شورای عالی مالیاتی

این شورای مرکب از بیست و پنج نفر عضو می باشد که توسط وزیر امور اقتصاد و دارایی منصوب می شوند و وظیفه

ی این شورا رسیدگی به آراء قطعی هیاتهای حل اختلاف مالیاتی است. (شورای عالی مالیاتی دارای ۸ شعبه و هر

شعبه مرکب از ۳ عضوی باشد- ماده ۲۵۴ ق. مالیاتهای مستقیم)

مراجع صالح در اختلافات گمرکی

رسیدگی به اختلافاتی که در تشخیص نوع کالا و تطبیق مشخصات آن با مندرجات تعرفه ی گمرکی بین گمرک و

مؤدی به وجود می آید و سایر اختلافات ناشی از اجرای مقررات گمرکی و مقررات صادرات و واردات

در صلاحیت مراجع رسیدگی به اختلافات گمرکی است که به کمیسیون بدوی و تجدیدنظر قابل تفکیک است.

کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی

این کمیسیون از ۵ کارمند مطلع به امور گمرکی به انتخاب رئیس کل گمرک و دو نفر از کارمندان بصیر و مطلع

وزارت امور اقتصادی و دارایی به انتخاب مدیر تشکیل می شود. آراء این کمیسیون اگر پنج میلیون ریال

یا کمتر باشد قطعی و لازم الاجراء است. و زائد بر آن قابل تجدید نظر از طرفین است. (ظرف ۲۰ روز از سوی طرفین

قابل تجدیدنظر است)

کمیسیون تجدیدنظر

اعضای این کمیسیون عبارتند از: رئیس کل دیوان محاسبات یا یکی از معاونان کل گمرک یکی از قضات عالی رتبه به انتخاب رئیس قوه قضائیه و یک نفر کارمند عالی رتبه از طرف وزیر امور اقتصادی و دارایی یک نفر از اعضای هیأت رئیسه اتاق بازرگانی به انتخاب رئیس اتاق، رأی این کمیسیون قطعی و لازم الاجراء است. و در موارد مشابه نیز این رأی ملاک عمل خواهد بود.

بدیهی است رأی این کمیسیون نیز قابل تجدیدنظر شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

مراجع رسیدگی به اختلافات بین شهرداری و سایر اشخاص (کمیسیون ماده صد)

مالکین اراضی و املاک واقع در محدوده ی شهر یا حریم آن مکلفند قبل از هر اقدام عمرانی یا تفکیک اراضی و شروع ساختمان سازی از شهرداری پروانه ی اخذ نمایند. شهرداری می تواند عملیات ساختمانی، ساختمانهای بدون پروانه یا مخالف مفاد پروانه، اعم از این که در زمین محصور یا غیر محصور واقع باشد به وسیله ی مأمورین خود جلوگیری نماید. و در مواردی که قلع بناهای احداث شده ضرورت داشته باشد به درخواست شهرداری موضوع در کمیسیونی که مرکب از نماینده ی وزارت کشور (به انتخاب وزیر کشور) یکی از قضات دادگستری به انتخاب رئیس قوه قضائیه و یکی از اعضای انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) به انتخاب انجمن تشکیل می گردد. کمیسیون به موضوع رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نماید. این رأی ظرف ده روز قابل شکایت و تجدیدنظر در شعبه ی دیگر کمیسیون است. آراء کمیسیون قطعی است و لازم الاجراء، البته به موجب ماده ۱۱۱ ق. دیوان عدالت اداری آراء قطعی کمیسیون ماده ۱۰۰ قابل تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری می باشد. کمیسیون مقرر در قانون الحاق بند ۳ به م. ۹۹ (این کمیسیون مرکب از نمایندگان وزارت کشور، قوه قضائیه و وزارت مسکن و شهرسازی است).

به منظور جلوگیری از ساخت و سازهای غیر مجاز در خارج از حریم مصوب شهر ها و نحوه ی رسیدگی به موارد تخلف، کمیسیونی در استانداری ها تشکیل خواهد شد. این کمیسیونها حسب مورد یا به قلع بنا رأی می دهند یا جریمه معادل پنجاه تا هفتاد درصد از قیمت روز اعیانی. آراء این کمیسیون قطعی و لازم الاجراء است و قابل تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری.

کمیسیون ماده ۷۷

در مواردی که بین مؤدی و شهرداری در خصوص عوارض، اختلاف حاصل شود آراء این کمیسیون نیز قابل شکایت در دیوان عدالت اداری است.

در خصوص تابعیت

به موجب رأی وحدت رویه شماره ی ۶۵۸ و به موجب ماده ۴۵ ق. اصلاح قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵، هرگاه تابعیت فردی مورد تردید واقع شود شورای تأمین شهرستان موضوع را بررسی و اداره ی ثبت احوال بر اساس گزارش شورای مذکور مبادرت به اتخاذ تصمیم می نماید و در صورت اعتراض معترض، هیأت حل اختلاف مقرر در ماده ی سوم قانون ثبت احوال نسبت به موضوع رسیدگی و اظهار نظر می کند و تصمیم هیأت بر طبق ماده ۴ قانون مذکور قابل اعتراض در دادگاه عمومی است.

رسیدگی به استعمال علامت تجاری که قبلاً به نام غیر ثبت شده طبق ماده ۴۶ قانون ثبت، علائم و اختراعات مصوب ۱۳۱۰ در صلاحیت دادگاه مرکز (تهران) است.

اقامتگاه نداشته باشد دعوا باید در محل سکونت خوانده و چنانچه محل سکونت هم نداشته باشد دعوا باید در محل وقوع مال غیر منقول خوانده اقامه شود.

استثنائات (ماده ۱ ا.ق.آ.د.م.)

این استثنائات در دو دسته کلی طبقه بندی می شود.

الف) قانونگذار دادگاه مشخصی را غیر از محل اقامتگاه خوانده به عنوان مرجع صالح تعیین نموده است.

ب) در مواردی که قانونگذار به خواهان حق می دهد که این دو یا چند دادگاه یکی را به عنوان مرجع صالح انتخاب

نماید (ماده ۱۳) در دعوی باطنی و دعوی راجع به اموال منقول که در عقد و قراردادها ناشی شده باشد خواهان می تواند در دادگاه خود یا در دادگاه محل وقوع آن واقع شده یا تعهدی یا سبب را انتخاب نماید.

۱۷- دعوی مربوط به اموال غیر منقول اعم از مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق که

عبارتند از جبران خسارت مال غیر منقول - اجرت المثل مال غیر منقول - تعهدیه تسلیم مال غیر منقول - تعهدیه

انتقال مال غیر منقول (به نظر دکتر شمس دعاوی به خواسته الزام انجام قراردادی که موضوع آن حتی به طور مستقیم مال غیر منقول باشد با توجه به ماده ۲۰ ق.م. منقول است).

۲- در دعاوی که موضوع دعوا اموال غیر منقول و منقول (تعهدات قراردادی یا قانونی) می باشد به شرط اینکه هر دو قسمت ناشی از یک منشاء باشد.

۳- دعاوی راجع به ترکه متوفی ماده ۲۰

۴- دعاوی مربوط به شرکت ماده ۲۲

۵- دعاوی توقف (ورشکستگی) ماده ۲۱

۶- دعاوی اعسار ماده ۲۴

۷- دعاوی خسارت مواد ۵۱۵ تا ۵۲۲

۸- دعاوی طاری ماده ۱۷ ق.ج. مواد ۱۳۰ تا ۱۴۳

۹- دعاوی ناشی از اجمال یا ابهام احکام

به موجب ماده ۲۷ قانون اجرای احکام اختلافات راجع به مفاد حکم و نیز مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به حادث شود در دادگاهی است که حکم را صادر کرده.

۱۰- دعاوی ناشی از اجرای حکم

به موجب ماده ۲۶ ق. اجرای احکام مدنی اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط

آن دادگاه اجرایی شود مانند اینکه در جریان عملیات اجرایی مال شخص ثالث به عنوان مال محکوم علیه توقیف

گردد که در این صورت ذینفع می بایست به دادگاهی مراجعه نماید که حکم توسط آن اجرایی شود.

۱۱- دعاوی ابطال دستور سند لازم الاجراء

به موجب ماده ۱ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی شهریور ۱۳۲۲ هر کس دستور اجرای

اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور اجرای سند رسمی

داشته باشد میتواند به ترتیب مقرر در قانون آ.د.م. اقامه دعوی نماید این دعوا به موجب ماده ۲ قانون

مزبور در صلاحیت دادگاه محل مرجعی است که دستور اجرا را صادر نموده که میتواند محل اقامت خواننده

(متعهد سند لازم الاجرا نباشد ابطال دستور اجرا، سایر اسناد لازم الاجراء یا در حکم لازم الاجراء که از مراجع ثبتی صادر شده، نیز در صلاحیت دادگاه محل مرجع صادرکننده ی دستور است.

۱۲۷- دعوی راجع به اسناد ثبت احوال - ماده ۲۵ ق.آ.د.م.

۱۳- درخواست دادرسی فوری (دستور موقت) ماده ۳۱۲ ق.آ.د.م

۱۴- درخواست تامین دلیل، موضوع ماده ۱۴ ق.آ.د.م.

انتخاب دادگاه صالح توسط خواهان

۱- دعوی بازرگانی و دعوی منقول ناشی از فرار دالم.

۲- دعوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت. ماده ۲۳ ق.آ.د.م.

۳- تعدد اموال غیر منقول ماده ۱۶ ق.آ.د.م.

۴- تعدد خوانندگان ماده ۱۶ ق.آ.د.م.

۵- توافق طرفین و گسترش صلاحیت (ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی)

خصوصیات قواعد صلاحیت نسبی (محلی)

این قواعد مخیره محسوب می شوند و اصولا عطف به ما سبق نمی گردند

تکلیف دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد

با توجه به ماده ۲۶ قانون آ.د.م. مرجع تشخیص صلاحیت همان دادگاهی است که، دادخواست به آن تقدیم شده

است و مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است ضمانت اجرا عدم صلاحیت (ذاتی و نسبی) در مواد ۳۵۲ و بند

یک ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م. مورد تصریح قرار گرفته است.

نکته: به نظر دکتر شمس مقررات مذکور در بند یک ۳۷۱ با اصول کلی حقوق منطبق است

و ناظر بر ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م است. گرچه در رویه ی قضایی ماده ۳۵۲ مستقلا در نظر گرفته می شود (در رابطه

با عدم رعایت صلاحیت نسبی)

نکته: چنانچه پس از تاریخ تقدیم دادخواست به دفتر کل دادگاه صالح و ثبت آن، خواننده محل اقامت خود را تغییر

دهد، تاثیری در صلاحیت دادگاه نخواهد داشت حتی اگر دادخواست ناقص تقدیم شده باشد.

نکته: تغییر قلمرو دادگاه پس از تقدیم دادخواست نیز، موجب نمی شود که دادگاه فاقد صلاحیت شود.

نکته: اگر صلاحیت ذاتی دادگاه تغییر کند و (پرونده مطروحه) چنانچه منجر به صدور رای نشده باشد در اینجا چون صلاحیت ذاتی از قواعد امره محسوب می شود چنین مرجعی می بایست با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجعی که صالح اعلام گردیده ارسال نماید. مگر اینکه قانون خلاف آن را پیش بینی نموده باشد.